

بررسی چگونگی شکل‌گیری و جریان‌سازی فرق‌اسلامی قرون دوم تا پنجم هجری

مهران اسدی نژاد^۱

جلیل پورحسن دارابی^۲

عباس عاشوری نژاد^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی از قرن دوم تا پنجم پرداخته و نتایج و تاثیرگذاری این فرقه‌ها را از قرن دوم تا پنجم مورد بررسی قرار می‌دهد. فرقه‌گرایی یعنی، نگرش‌ها و اقداماتی که وجه مشخصه آن‌ها تندروی یا کندروی و در نتیجه جدایی از خط‌مشی و رهنامه رسمی حزب و گروه سیاسی است. هدف از انجام این پژوهش بررسی فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی از قرن دوم تا پنجم می‌باشد. خلافت عباسی یا عباسیان سومین خلافت اسلامی بود که پس از ظهور محمد به قدرت رسید. این خلافت توسط نوادگان عمومی پیامبر اسلام، عباس بن عبدالمطلب، بنیان نهاده شد که به همین دلیل به خلافت عباسی شهرت یافت. در این پژوهش به بررسی فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی از قرن دوم تا پنجم پرداخته شد. معیار اسلامی بودن هر فرقه، پذیرش اسلام به عنوان دین است. همچنین باورهای باطنی و عدالت‌گرایانه از معیارهای انتخاب فرقه‌های غیر اسلامی می‌باشد.

واژگان کلیدی

فرقه، فرقه‌های اسلامی، فرقه‌های غیر اسلامی، اسلام، عباسیان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد داراب، دانشگاه آزاد اسلامی، داراب، ایران.

Email: Mehranasadinezhad3@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ، واحد داراب، دانشگاه آزاد اسلامی، داراب، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: dr_jpourhassand@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

Email: hoorinejad@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۷

طرح مسأله

فرقه به دسته و گروهی از مردم اطلاق می‌شود. در علم ادیان مذهب مترادف با فرقه می‌باشد، به همین دلیل در جامعه اسلامی معمولاً مذهب در مورد انشعابات و دسته‌های فقهی بیشتر به کار می‌رود؛ مثل مذهب جعفری، مذهب حنبلی، مذهب حنفی، مذهب شافعی و مذهب مالکی. فرقه در لغت، به معنای طایفه، گروه و دسته‌های جدا شده از مردم می‌باشد و فرقه در اصطلاح از معانی مختلفی برخوردار است که برخی از آنها عبارتند از: تجمع خاص اشخاصی که به آیینی گرویده‌اند ولی توسط همگان به رسمیت شناخته نشده و در نهادهای اساسی جامعه قرار نگرفته‌اند، گروهی که به عمد خود را از جمعی وسیع و اصلی و یا سلسله اندیشه‌ها و باورهایی خاص، جدا ساخته‌اند. در این معنا، فرقه در تعارض با سازمان دینی قرار می‌گیرد، در معنای اصولی فرقه انقطاع و یا دست کم طرد از یک آیین است که آن آیین از نظر جامعه شناختی تباه گشته و از نظر انسانی منحنی شناخته شده است. (نوبختی، ۱۳۶۱: ۲۳). نویسندگان کتاب‌های فرق، با الهام از روایات و پیشگویی‌هایی که در آن زمان مرسوم و مشهور بود، سعی در رساندن عدد فرقه‌های اسلامی به رقم خاصی داشتند. به عنوان مثال روایتی منسوب به رسول خدا(ص) موجب اصرار برخی محققین فرق به رساندن عدد فرقه‌ها به هفتاد و دو یا هفتاد و سه شده است: «به راستی که بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه منشعب شدند، و امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد، که همه آنها در آتش هستند جز یک گروه.» (ترمزی، بی تا: ۴۵۸) و مشابه آن در منابع دیگر اهل سنت، یا مشابه این حدیث در منابع شیعه؛ «به راستی امت موسی(ع) بعد از او به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند؛ که یک فرقه از آنها نجات یافته بود و هفتاد و یک فرقه در آتش، و امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که یک فرقه نجات یافته و هفتاد دو فرقه در آتش خواهند بود.» (سجستانی، ۱۴۲۰هـ: ۵۰۳). چنانکه برخی از فرقه‌شناسان اسلامی، حتی کوچکترین تحرک و جنبشی را با عنوان یک فرقه و گروه مذهبی ثبت کرده و در این میان به کرات دچار خطا گردیده‌اند. دکتر محمدجواد مشکور نظری انتقادی در این رابطه دارد:

غالباً فرقه‌هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی از جمله آن‌ها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی‌اصل است، و پیروان اکثر آن فرق مردمان آزاد فکری بودند که در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید می‌شده مقاومت و ایستادگی می‌کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده‌اند مخالفان خود را تا آنجا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند، و نام‌های مستهجنی برایشان بگذارند. چنانکه شیعه را رافضه و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی از مجسمه شمرده‌اند. (مشکور، ۱۳۷۹: ۲۰). گسترش قلمرو جغرافیایی جهان اسلام و پیوستن حوزه‌های فکری، فرهنگی و تمدنی مختلف به آن مانند اندیشه‌های هندی، ایرانی، سریانی، یونانی، کلدانی، مصری و ... به عنوان بستر فکری تکوین جهان‌بینی این فرقه‌ها بسیار حائز اهمیت است و در این میان فرقه‌های زیدیه و اسماعیلیه جایگاه ویژه‌ای از این نظر داشته‌اند. پیوستن گروه‌های وسیع اجتماع و گستره پهناور جغرافیایی حضور این دو فرقه، آنها را از بسیاری از فرقه‌های نوظهور سده‌های اولیه اسلامی متمایز میکند. پیوستن فرقه‌های کوچک محلی به زیدیان و اسماعیلیان که به همراه خود، دیدگاه‌های جدید و بعضاً غیراسلامی و غیرعربی را به افق فکری آنان پیوند میدادند در تغییر ماهیت تدریجی این فرقه‌ها خصوصاً اسماعیلیه مؤثر افتاد که این امر با بررسی سیر تطور اندیشه آنها در طول تاریخ روشن می‌گردد.

اولین رخنه‌ی مسلمانان به ایران پس از حمله به حیره در غرب ایران آغاز شد و پس از آن راه تیسفون برای مسلمان گشوده شود و در این هنگام نبرد قادسیه صورت گرفت (سال ۱۶ هجری) و پس از شکست ایرانیان، زمین داران بزرگ ایرانی فرستادگانی را برای صلح نزد فرمانداری مسلمانان فرستادند و سعد بن ابی وقاص آنان را مکلف کرد که یا اسلام بیاورند و یا خراج پردازند و ایرانیان زردشتی توجیح دادند با پرداخت مالیات سرانه و مالیات زمین به فاتحان عرب امنیت خود را خریداری کنند. (گرشاسب چوسکی، ۱۳۸۴: ۴۴). پس از آن نوبت به فتح شوشتر و رام هرمز در خوزستان رسید و در آن جا نیز پس از شکست ایرانیان در برابر اعراب پس از مقاومت‌های فراوان آنان بر سر پرداخت خراج توافق کردند و غرب ایران به طور کامل فتح شد. در حمله به مرکز

ایران خصوصاً فارس چون آن محل جایگاه اصلی زردشت و محل سکونت خاندان‌های زردشتی بود اگر چه فتح شد ولی مردم آن مسلمان را به صرف پذیرش جزیه قبول کردند و اسلام نیاوردند. مراکز شمالی ایران و دیلمستان و طبرستان و مازندران اولین بار در اوایل دوران بنی امیه فتح شد و مردم آن تا قرن چهارم هجری همچنان بر دین خود باقی ماندند. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۲). فتح ایران توسط مسلمانان به آسانی صورت نگرفت. برخی نواحی چندین بار فتح شد ولی بعد از برگشت مسلمانان دوباره آن نواحی سر به شورش برداشته و به دین قبلی خود برگشته و از پرداخته جزیه خودداری می‌کردند. تا سال‌ها پس از فتح ایران، ایرانیان هنوز امید به تجدید آزادی خود داشتند و مخصوصاً تا سال ۳۲ هجری که یزدگرد سوم پادشاه زنده مانده بود. مردم به امید برگشت وی بارها شوریدند و در این هنگام اعراب با سختی با ایرانیان برخورد کردند، و ایشان را اسیر می‌نمودند و اموالشان را به غنیمت می‌برند ولی این تعرض دائمی نبود و پس از آرامش ناحیه کارها به روال عادی برمی‌گشت. (صدیقی، ۱۳۷۵: ۴۸) برخی از بزرگان زردشتی هیچ‌گاه به دین اسلام نگریدند و همواره مسلمانان را به عنوان غاصبی که سرزمین آنان را غصب کرده می‌پنداشتند و همین‌ها بودند که بعدها با اندیشه‌های ضد اسلامی و ملی خود دست به قیام‌هایی زدند و پیروان بسیاری کسب کردند. در هنگام فتح ایران به وسیله مسلمانان به دلیل اینکه آنان زردشتیان را بنابر آیه ۱۷ سوره حج، اهل کتاب دانستند، تقریباً با آنان به مدارا رفتار شد و هیچ‌موردی که زردشتیان مورد تعقیب و آزار مردم قرار بگیرند دیده نشد. اگرچه تجاوزات محلی به آنان به دلیل مقاومت‌هایی که از آنان در برابر مسلمانان صورت می‌گرفته بیشتر از سایر ادیان (مسیحیت و یهودیت) بوده از جمله خون‌بهای آنان بنابر عقیده‌ی شافعیان فقط یک پانزدهم خون‌بهای مسلمانان تعیین گردید. اما با این وجود آنان از سوی مسلمانان در شمار اهل ذمه قرار گرفتند. (اشپولر، ۱۳۶۴: ۶/۱-۳۳۴). انتشار دین اسلام در میان زردشتیان با همان سرعتی که مجاهدان اسلامی پیش می‌رفتند نبوده گاه سرسختی‌هایی از سوی زردشتیان برای پای بندی نسبت به دین خود صورت می‌گرفته است. شاید این به دلیل کین‌ای بوده که در ابتدا نسبت به اعراب که سرزمین آنان را تسخیر کرده بود، داشتند و این نفرت را

در حادثه‌ی کشته شدن عمر بن خطاب خلیفه‌ی دوم به دست یکایرانی به نام ابولؤلؤ فیروز در سال ۲۵ هجری مشاهده می‌شود. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۶۵). اگرچه بسیاری از زردشتیان کم‌کم به دلایلی نظیر فرار از پرداختن جزیه، حفظ موقعیت اجتماعی - نزدیکی و زندگی با مسلمانان - در نتیجه، آشنایی آنان با نکات مثبت دین اسلام نسبت به دین تحریف شده‌ی زردشتی و رفتار مناسب بسیاری از حکام ولایات به اسلام گرویدند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/ ۲-۳۴۰) ولی بسیاری از زردشتیان از گرویدن به اسلام امتناع کردند و با مهاجرت از ایران ناگزیر به هند رهسپار شدند. در باره این مهاجرت روایتی وجود دارد که به «قصه‌ی سنجان» معروف است. این سند اثر منظومی است که توسط شخصی به نام بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار نوشته شده است. (پورداد، بی تا: ۲). در بسیاری از مناطق چون خوارزم و خراسان که نظام ارباب و رعیتی حکمفرما بود با گرویدن اشراف به اسلام، توده‌های رعایای آنان نیز به اسلام گرویدند. چنان که در این زمان زمین‌داران بزرگ و دهقانان به دلیلی نفوذی که میان مردم ایران داشتند؛ به عنوان واسطه بین مردم و اعراب مسلمانان و عامل گردآوری خراج و جزیه توانستند موقعیت خود را پس از اسلام نیز به طور نسبی حفظ کرده و نقش مؤثری در انتقال فرهنگ و آداب و رسوم و سنت‌های ایرانی و رويه‌های اداری دوره‌ی باستان به عصر اسلامی ایفا کنند. (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/ ۲-۳۴۰). شاید بتوان یکی از دلایل عمده‌ی گرویدن زردشتیان به اسلام را به شباهت‌های موجود بین این دو دین در برخی موارد دانست. مثل عقاید مسلمانان و زردشتیان در مورد وجود بهشت، دوزخ - روز رستاخیز - نمازهای پنجگانه و حتی اعتقاد به الله و ابلیس. (اهورامزدا و اهریمن) بنابراین در کل می‌توان عوامل مؤثر فراوانی از جمله دلایل اقتصادی و اجتماعی و مذهبی و ضعف آیین زردشت و عملکرد مؤبدان، همچنین عدالت و مساوات اسلام را علل پذیرش کم‌کم مسلمانان و اسلام از سوی مغلوبین ایرانی دانست. همچنین هنگامی که برخی سرزمین‌ها دستور به عدم گرفتن جزیه از تازه مسلمانان داده شد، زردشتیان سیل آسا به اسلام گرویدند که باعث بحران مالیاتی و در نتیجه برقرار کردن دوباره جزیه شد (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۲۴). علی‌رغم آموزه‌های دینی و برخی مظاهر مدارا و تساهل با زرتشتیان، رفتارهای

ستمگرانه ای نیز بر ضد آنان از طرف حکومت دیده می‌شد. به عنوان نمونه عیدالله بن ابی بکره حاکم اموی سیستان با زردشتیان بدرفتاری‌های بسیاری کرد و در سال ۵۱ هجری حتی می‌خواست آتشکده‌های زردشتیان را خراب کند. همچنین حجاج بن یوسف عامل امویان علاوه بر شکنجه‌های ذمیان تازه مسلمان دستور داد که حتی از آنان جزیه نیز بگیرند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱/۱۹۴). اگرچه پس از گذشت یک قرن در ایران از پیروان دین زردشت کاسته شد؛ ولی هنوز عده بسیاری بودند که تا مدت‌ها بر دین کهن خود ماندند و حتی جنبش‌ها و نهضت‌هایی را نیز که در برگیرنده‌ی افکار زردشتی آنان بود به راه انداختند و در این میان بسیاری از افراد برجسته و خاندان‌های مهم وجود داشته‌اند که دارای افکار زردشتی بوده‌اند.. از جمله‌ی این خاندان‌ها برمکیان بودند که وزرای ایرانی عباسیان بوده و پدر آنان موسوم به برمک متولی آتشکده نوبهار بلخ بود. ظاهراً نخستین فرد این خانواده که اسلام آورد خالد پسر برمک بود. وی پس از اسلام آوردن به سپاه ابومسلم خراسانی از داعیان عباسی پیوست و پس از به خلافت رسیدن عباسیان مقام وزارت سفاح نخستین خلیفه عباسی را به دست آورد. (طبری، ۱۳۵۲: ۹/۲۳۵). جدّ اعلای سامانیان، سامان خداه، کیش زرتشتی داشت و از محترمان بلخ بود. وی به علت پاره‌ای ناملایمات از بلخ متواری شد و به والی مسلمان خراسان، اسدبن عبدالله القسری، پناهنده شد. وی از اسد اکرام‌ها دید و تحت حمایت وی بر دشمنان و بدخواهان محلی خود غلبه یافت و به دست وی اسلام آورد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۳). از دیگر افراد برجسته که برخی مورخان افکار وی را نزدیک به زردشتی‌گری دانسته و بر اسلام آوردن ظاهری وی تأکید داشته‌اند؛ ابومسلم خراسانی داعی بزرگ عباسیان و معروف به امین آل محمد و صاحب الدعوه بود که در شکست مروان بن محمد آخرین خلیفه ی اموی و انتقال خلافت به عباسیان نقش بسزایی داشت. این دسته از مورخان همراهی بسیاری از زردشتیان با وی چون سنباد مجوس و اسحاق ترک که ذکر آن‌ها خواهد آمد و قیام‌هایی که این افراد پس از قتل ابومسلم به خونخواهی وی انجام دادند و همچنین تلاشی که وی در ماجرای سرکوب «به آفرید» برای جلب نظر زرتشتیان انجام داد را از جمله نشانه‌های تفکرات زرتشتی ابومسلم و تظاهر وی به اسلام دانسته‌اند. (منهاج السراج، ۱۳۶۳: ۱/۲۰۱).

البته به نظر می‌رسد به تدریج چنین اتهاماتی به بهانه‌ای برای تکفیر مخالفان، رقبا و افراد بانفوذ و خطرناک و قتل آن‌ها تبدیل گردید. شاید در این میان ابومسلم خراسانی را به توان نخستین فرد قدرتمند و بانفوذ دانست که در بالاترین سطوح قدرت در دولت عباسی قربانی این اتهام گردید. در واقع خلیفه منصور به سبب هراس از موقعیت ابومسلم در پی حذف وی از عرصه قدرت بود. اتهام نامسلمانی و تظاهر به اسلام برای گرفتن حکم قتل ابومسلم از فقه‌های حکومتی کافی به نظر می‌رسید. ضمن این که عوام و متعصبان را نیز راضی می‌کرد. به دنبال قتل ابومسلم گروهی از ایرانیان خونخواهی وی را بهانه قرار داده و نخستین فرقه‌های الثقاتی را در روزگار عباسیان به وجود آوردند.

فرقه‌های اسلامی

تشیع

شیعه دومین مذهب بزرگ پیروان دین اسلام است. واژه شیعه شکل مختصر «شیعه علی» یعنی پیرو یا حزب علی بن ابیطالب، نخستین امام، است. شیعیان بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از کل جمعیت مسلمانان جهان و ۳۸ درصد جمعیت مسلمانان خاورمیانه را تشکیل می‌دهند. هر چند در طول تاریخ شیعه به شاخه‌های متعدد تقسیم شد، اما امروزه تنها سه دسته اصلی شیعه دوازده امامی، شیعه اسماعیلی و شیعه زیدی وجود دارد. امامیه یا شیعه دوازده امامی بزرگترین شاخه شیعه است و اغلب اصطلاح شیعه به‌طور پیش‌فرض برای آن به کار می‌رود. مذهب شیعه مبتنی بر تفسیری از قرآن و سنت محمد است که از طریق امامان شیعه بیان و تعلیم شده است. وجه مشترک اعتقادات تمام شیعیان، باور به انتصاب علی بن ابیطالب برای جانشینی محمد، پیامبر اسلام، و امامت پس از وی از سوی خداوند است. شیعیان معتقدند فقط خداست که می‌تواند شخصی را برای حفظ اسلام، تعلیم شریعت و رهبری امت به عنوان امام نصب نماید. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۴).

به نظر نگارنده تشیع در طول تاریخ پربار خود، فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است. فرازهایی که گاه این مکتب را در آستانه تسلط بر کل جهان اسلام قرار داد و نشیب‌هایی که گاه آن را در سراسیمی سقوط نمایانده است. در این میان، آنچه این مکتب را متمایز کرده، عناصری؛ مانند پیشینه‌ی دیرین غنی بودن در ابعاد مختلف معارف اسلامی،

ادّعی توان تشکیل حکومت و به اثبات رسانیدن این ادّعا در مقاطعی چند، و بالاخره هویت مستقل آن در طول تاریخ بوده است.

معتزله

معتزله از جریان‌های اصلی کلامی اسلام بود. ایشان بر خلاف اهل حدیث که انبوه حدیث‌های اصیل و جعلی پیامبر و صحابه را مورد توجه خود قرار داده بودند، عقل و خرد را به تنهایی برای پیروی از اسلام راستین کافی می‌دانستند؛ و گاهی نظرات فلاسفه را با دین مخلوط می‌ساختند. بعدها اشاعره برخاستند و جانشین اهل حدیث شدند. اشاعره را می‌توان جمع میان معتزله و اهل حدیث دانست ولی آن‌ها نیز عقاید معتزله را مردود می‌دانستند. تأکید معتزله بر روی عقل آنچنان جدی بود که بر خلاف بسیاری از فقها که حدیث را مطلق می‌دانستند آنان اعتقاد داشتند که در تعارض حدیث با عقل، عقل مقدم است. به علاوه و باز بر خلاف نظر بسیاری از علما، اعمال و احادیث صحابه را مطلق و لازم‌الاجرا نمی‌دانستند. اما اساسی‌ترین و در عین حال بحث‌انگیزترین موضع‌گیری معتزله در بحث پیچیده مخلوق (حادث) یا غیر مخلوق (قدیم) بودن قرآن پیش‌آمد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۳۶).

به نظر نگارنده معتزله بر این باور بودند که عقل بشری حاکم بلامنازع سرزمین معارف و ادراکات انسانی است و از چنان میدان وسیعی برخوردار است که هیچ حد و مرزی جز برهان برای خود قایل نیست، و آنگاه که با برهان به حقیقت امری دست یافت به هیچ روی حاضر نیست از آن دست شوید و سر در بالین امر دیگر بگذارد

اهل سنت

اهل سنت و جماعت، یکی از دو مذهب بزرگ اسلام است که اکثریت جمعیتی مسلمانان را شامل می‌شود. اهل سنت با نام‌ها سنی و اهل تسنن نیز شناخته می‌شوند. اهل سنت شامل فرقه‌هایی است که به وجود نص بر امام و خلیفه رسول خدا(ص) معتقد نیستند و تعیین خلیفه و امام را برعهده مسلمانان و به انتخاب آنان می‌دانند. جزایران و عراق و آذربایجان و بحرین و لبنان، در دیگر کشورهای اسلامی اکثریت با اهل سنت است. اهل سنت از نظر کلامی و فقهی به فرقه‌ها و مذاهب گوناگونی تقسیم می‌شوند. مذاهب فقهی

اهل سنت عبارتند از: حنفی، پیروان ابوحنیفه؛ مالکی، پیروان مالک بن انس؛ شافعی، پیروان محمد بن ادریس شافعی؛ حنبلی، پیروان احمد بن حنبل. از نظر اعتقادی نیز اهل سنت به این فرقه‌ها تقسیم می‌شوند: اشاعره، پیروان ابوالحسن اشعری؛ اهل حدیث، پیروان احمد بن حنبل؛ معتزله، پیروان واصل بن عطا؛ ماتریدیه، پیروان ابومنصور ماتریدی سمرقندی (طبری، ۱۳۷۵: ۲۱۴). به باور اهل سنت، محمد برای خود جانشینی تعیین نکرد و جامعه اسلامی بر اساس سنت عمل کرده و ابوبکر، پدرزن پیامبر اسلام، را به عنوان نخستین خلیفه برگزیده‌است. در سمت مقابل، شیعیان معتقدند که محمد علی را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده‌است. تنش سیاسی میان شیعیان و اهل سنت در طول تاریخ اسلام به مرور بیشتر شد و اخیراً با ظهور وهابیت، به اوج خود رسیده‌است. قرآن، حدیث (به خصوص آن دسته از احادیثی که در صحاح سته ذکر آنان رفته) و اجماع، پایه‌های فقه سنی را تشکیل می‌دهند. تسنن مجموعه‌ای از مذاهب سنی است که به مرور زمان، میانشان اختلافاتی پدید آمده‌است. اشاعره و ماتریدی مهم‌ترین مکاتب کلامی، و حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی مذاهب چهارگانه فقهی را تشکیل می‌دهند. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۴۷).

به نظر نگارنده اهل سنت یکی از دو مذهب بزرگ اسلام است که اکثریت جمعیتی مسلمانان را شامل می‌شود. اهل سنت با نام‌ها سنی و اهل تسنن نیز شناخته می‌شوند. اهل سنت شامل فرقه‌هایی است که به وجود نص بر امام و خلیفه رسول خدا(ص) معتقد نیستند و تعیین خلیفه و امام را برعهده مسلمانان و به انتخاب آنان می‌دانند.

اهل ذمه

ذمه در لغت به معنای عهد، پیمان، ضمانت، کفالت، امان و پناه آمده است و در اصطلاح فقهی واژه اهل ذمه بر پیروان ادیان آسمانی مسیحیت و یهودیت اطلاق می‌شود و همینطور بر مجوس (زرتشتی) که در مورد آنها شبهة الحاق به اهل کتاب وجود دارد و آنها کفاری هستند که که اهلیت قرارداد ذمه را داشته و با انعقاد پیمان دائم با حکومت اسلامی از حقوق معینی که حداقل شامل محترم بودن جان، مال و ناموس آنهاست برخوردار خواهند بود. این گروه برای زندگی در پناه دولت اسلامی و برخوردار شدن از حمایت‌های آن باید مبلغی را طبق قرارداد به حکومت پردازند که به آن جزیه گفته شده و یکی از

اقسام بیت المال محسوب می‌گردد (نجفی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). البته در معنا و وجه تسمیه جزیه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از لغویون، جزیه را به معنای کافی بودن معنی کرده‌اند و معتقدند که بدین علت به این مال جزیه گفته‌اند که برای حفظ جان ایشان به گرفتن جزیه اکتفا شده است (راغب اصفهانی ۱۴۲۶: ۱۹۵) برخی جزیه را از باب جزا به معنای کیفر یا پاداش گرفته‌اند که این مال، جزا و کیفر کافر ماندن آنان و به قتل نرسیدن آنان به خاطر کفرشان است (شیخ مفید، ۱۴۱۷: ۲۶۹).

به نظر نگارنده اهل ذمه یا ذمی (کافر ذمی) به اهل کتاب متعهد به شرایط پیمان ذمه اطلاق می‌شود. از این موضوع در باب جهاد بحث شده است و در باب های خمس، تجارت، ایلاء، وکالت، شهادت، حدود، قصاص و دیات به مناسبت از آن سخن رفته است. به کسانی که راه سوم را انتخاب کنند و به شرایط ذمه ملتزم شوند، اهل ذمه یا ذمی گفته می‌شود، و دولت اسلامی در قبال تعهد ایشان به شرایط ذمه، متعهد است از آنان به عنوان شهروند حمایت کند و هیچ مسلمانی حق تعرض به آنان را ندارد.

شعوبیه

ایرانیان که در برابر استحاله و از دست دادن هویت ملی خویش سر می‌پیچیدند نهضت‌هایی را علیه خلفای مسلمان پایه‌ریزی کردند. از اواخر عهد اموی نهضت‌های ملی و سیاسی و مذهبی هر روز به رنگی ظاهر می‌شد. مقصود اصلی این جنبش‌ها برانداختن دولت و سیادت عرب بود. بزرگترین نهضت ایرانیان که به انقراض دولت و سیادت عرب‌ها انجامید نهضت شعوبیه بود. شعوبیه نام نخله‌ای است که از اواخر دولت اموی (اوائل قرن دوم هـ ق) ظهور یافت و به برانداختن بنی‌امیه، برکشیدن بنی‌عباس و استقلال سیاسی ایرانیان انجامید. شعوبیان برای عرب‌ها در نژاد و فرهنگ پیشیزی ارزش و اعتبار قائل نبودند و خود را برتر از عرب می‌دانستند. کار برتری جویی عرب و تحقیر عجم به جایی رسید که امویان غیر عرب و از جمله ایرانیان را موالی می‌خواندند. عکس‌العمل منطقی ایرانیان در برابر این تبعیض نژادی اعراب به دو شکل پدیدار شد: نخست گروهی که با تمسک به متن قرآن (سوره حجرات، آیه ۱۳) که ملاک برتری میان شعوب و قبائل را تقوای الهی می‌شمارد، به اصل مساوات میان عرب و عجم اعتقاد داشتند. این‌ها اگر چه در ابتدا «اهل

تسویه» خوانده می‌شدند، اما بعدها به «شعوبیه» شهرت یافتند. گروه دوم کسانی بودند که در برابر تبعیض و مظالم اعراب، راه تعصب و افراط در پیش گرفتند و قائل به تفضیل و سیادت عجم بر عرب بودند. بعدها به تدریج نام شعوبیه به هر دو گروه اطلاق شد و گروه اخیر، پایه‌گذار نهضتی شد که به تحصیل استقلال ایرانیان در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و ادبی منتهی گشت. استعمال لفظ شعوبیه به معنای مخالفان قوم عرب، به احتمال زیاد به بعد از سال ۱۳۲ هـ ق و دوران حکومت بنی‌عباس بازمی‌گردد. شعوبیه به معنای عام نام فرقه‌ای است که معتقد به فضیلت عرب بر سایر اقوام نیست و به معنای خاص عبارت از فرقه‌ای است که دشمن جنس عرب است و این قوم را پست‌ترین اقوام عالم می‌شمارد و جنس عجم را بر عرب ترجیح می‌دهد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۷۸-۷۹).

به نظر نگارنده شعوبیه نام بزرگترین نهضت ایرانیان است که پس از استیلای اعراب بر ایران، برای رهایی از بند امویان و جلوگیری از استحاله و از دست دادن هویت ملی، علیه خلفای مسلمان به پا شد و به حکومت اعراب و خلفای مسلمان اموی پایان بخشید.

صوفیان

تصوف، درویشی یا عرفان، طریقتی مبتنی بر آداب سلوک، جهت تزکیه نفس و اعراض از دنیا برای وصول به حق و به کمال رسیدن نفس است. تصوف در لغت به معنی پشمینه پوشی است و نسبت این جماعت به دلیل پشمینه‌پوشی و نشانه زهد بوده‌است. تصوف، بیشتر با آداب طریقت، همراه است؛ در حالی که عرفان، مکتبی جامع و مطلق سلوک معنوی و اعم از تصوف است و در بعضی موارد، عرفان، سلوک (فردی و) برتر دانسته شده‌است. به عبارتی، تصوف، روشی از سلوک باطنی است. در تعریف تصوف، نظرات مختلفی بیان شده؛ اما اصول آن بر پایه طریقه‌ای است که شناخت آفریدگار جهان، کشف حقایق آفرینش و پیوند بین انسان و حقیقت از طریق سیر و سلوک عرفانی و باطنی و نه از راه استدلال عقلی، میسر است. موضوع آن، نفی خودمحوری و نیست شدن خود و پیوستن به خالق هستی است. شیوه تصوف، کنترل نفس و ترک علایق دنیوی و خویش‌داری است. ظاهراً واژه صوفی به معنی پشمینه‌پوش در قرن دوم هجری، در برخی از سرزمین‌های اسلامی، به ویژه در میان رودان متداول شد. کسانی که در قرن دوم، صوفی

خوانده می‌شدند، تشکیلات اجتماعی و مکتب و نظام فکری و عرفانی خاصی نداشتند؛ به عبارت دیگر، تشکیلات خانقاهی و رابطه مرید و مرادی و آداب و رسوم خاص صوفیه و همچنین نظام فکری و اعتقادی که جنبه نظری تصوف را تشکیل می‌دهد، در قرن دوم و حتی در ربع اول قرن سوم، پدید نیامده بود (ناث، ۱۳۷۰: ۱۸۲).

به نظر نگارنده تصوف مأخوذ از تازی به نام مذهب طایفه‌ای است از اهل حقیقت که از خواهش نفسانی پاک شده و اشیای عالم را مظهر حق می‌دانند. تصوف از نخستین روزهای پیدایش خود تا قرن پنجم دستخوش تغییر و تحولات بسیاری قرار گرفت. گاهی دچار پیشرفت و گاهی دچار رکود می‌شد. تصوف در روزگار خود فراز و نشیب‌های بسیاری دید و صوفیان بسیاری عمر خود را وقف آن نمودند.

زنگیان

زنگیان دودمانی از ترکمانان بودند که از سال ۵۰۶ تا ۶۳۸ جلالی بر سرزمین‌هایی فرمان راندند که امروز در شمال عراق و سوریه واقع است. پایتخت شان نخست حلب و از سال ۱۱۵۴م دمشق بود. بنیادگذار این دودمان، عمادالدین زنگی پسر آق‌سنقر از سرداران سلجوقیان بود و ایشان از همین رو به زنگیان آوازه یافتند. مرگ زود هنگام ملکشاه، سبب شد که میان درباریان درباره بر تخت نشستن فرزندان خردسال سلطان کشمکش و جنگ در گیرد، چندان که سراسر روزگار سلطنت برکیارق به مدعیان سلطنت را فرو کوفتن گذشت. به این ترتیب قدرت مرکزی سلجوقیان رو به سستی نهاد و چندان که خوارزمشاهیان در فراود قدرت می‌گرفتند، در گوشه و کنار نیز حکومت‌هایی محلی، چون اتابکان فارس، اتابکان آذربایجان و اتابکان لرستان راه خود را از در حکومت پیش می‌گرفتند. زنگیان نیز در همین روزگار برآمدند (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۷). آق‌سنقر از همراهان و یاران نزدیک ملکشاه و حاجب او بود و لقب قسیم‌الدوله و نیز فرمان امارت بر حلب را از او داشت و در لشکرکشی ملکشاه به اورشلیم، از فرماندهان سپاه او بود. اما پس از ملکشاه، در جنگی که میان آق‌سنقر و تئش پسر آلپ‌ارسلان در گرفت، آق‌سنقر کشته شد. چون برکیارق، عمویش، تئش را در نزدیکی ری شکست داد و در تکریت به زندان کرد، عمادالدین پسر آق‌سنقر به رویارویی با صلیبیان رفت و ایشان را با چندین نبرد

پس‌راند. روزگار حکومت زنگیان بیش‌تر به جنگ‌های صلیبی گذشت. سیف‌الدین و نورالدین، پسران عمادالدین، اگرچه حکومت موصل و حلب را میان خود بخش کردند، اما همواره در پی هم‌پیمانی با دیگر حکومت‌های مسلمان بودند تا بر صلیبیان بتازند. امارت این دودمان با حمله مغول برچیده شد (ناث، ۱۳۷۰: ۶۳).

به نظر نگارنده پس از شکست دولت سلجوقیان شام به دست عمادالدین زنگی در ۵۲۱ق در حلب، سلسله زنگیان بر شام و شمال عراق حکومت کردند. این تغییر حکومت نه تنها از فشار بر علویان کاسته نشد بلکه تا حدودی اقدامات ضد شیعی نیز تشدید شد. نورالدین محمود زنگی که پس از پدرش عمادالدین، به حکومت رسید به عنوان یکی از متعصب‌ترین حاکمان ضدشیعی حلب و شمال شام تا این دوره شناخته می‌شود.

قرامطه

فرقه «قرامطه» که در کتب تاریخی و ملل و نحل به عنوان گروهی پرخاشگر، فتنه‌جو، عامل کشتارهای دسته‌جمعی و غارت مسلمانان معرفی شده‌اند، شاخه‌ای از فرقه «اسماعیلیه» بودند که با عقائد ویژه خود، در بطن جامعه اسلامی ظاهر شدند، و باعث دردهای بسیاری برای کارگزاران رسمی حکومت در عهد خلفای عباسی گشتند و در این ستیز و پرخاش بود که بسیاری از مسلمانان بی‌گناه را قربانی انحرافات فکری و بلند پروازیهای خود ساختند و می‌توان گفت که عملکرد سیاسی و نظامی این گروه قابل مقایسه با گروه «خوارج» در عصر بنی امیه است، هر چند که از لحاظ اعتقادی مشابهتی با یکدیگر نداشتند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۲۴). «اسماعیلیه» گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام جعفر صادق - علیه السلام - به امامت «اسماعیل بن جعفر» و فرزندان او معتقد شدند و خود بعدها به فرقه‌های گوناگونی تقسیم گردیدند. در میان آنها افراد و شخصیت‌هایی پیدا شدند که هر کدام مذهب اسماعیلیه را به نوعی تفسیر و توجیه نمودند و به امامت شخص بخصوصی دعوت کردند. یکی از چهره‌های معروفی که در میان دعاه و شخصیت‌های برجسته اسماعیلیه نخستین، اسم و رسمی دارد و منشأ پیدایش حوادث بسیاری شده است، شخصی به نام «حمدان قرمط» است که پس از مرگ ابوالخطاب اجدع یکی از بنیانگذاران فرقه اسماعیلیه، شاخه‌ای در این فرقه ایجاد کرد و حرفه‌ای تازه‌ای آورد که بعدها طرفداران

او را «قرامطه» یا «قرمطی» گفتند.

به نظر نگارنده قرامطه یکی از شاخه‌های فرقه مذهبی اسماعیلیه است. پیروان این فرقه به مهدویت محمد بن اسماعیل اعتقاد داشتند و از پذیرش ادعای امامت خلفای فاطمی سرباز زدند. موسس این فرقه در آغاز یکی از داعیان دعوت اسماعیلی بود که فعالیت تبلیغی خود را در عراق به سال ۲۶۱ هجری آشکار کرد و مبلغانی به سرزمین‌های مختلف فرستاد.

فرقه‌های غیراسلامی

به آفریده

در روزهای اواخر دولت اموی و اوایل تأسیس دولت عباسی، شورش‌هایی در خراسان و ماوراءالنهر روی داد. نخستین و بزرگترین آن شورش به آفریدیان در دوران ابومسلم خراسانی بود که به نظر می‌رسد هویت طبقاتی و توده‌ای داشته است. ادوارد براون درباره نهضت به آفرید می‌نویسد: «در برابر فرقه‌هایی که ظاهراً در اسلام پدید آمد و عقاید قبل از اسلام و غیر اسلامی را به صورت جدید در می‌آورده و زنده کرد، مذاهب و معتقدات قبل از اسلام نیز در ایران مانده و دارای فعالیت و جنب جوش بود. آخرین مظهر آن پیغمبری است دروغی موسوم به بها فرید پسرماه فروردین.» (براون، ۱۳۳۷: ۴۵۹). ابن ندیم در ذکر مذاهبی که از مجوس پس از اسلام پیدا شد از بهافرید نام می‌برد و می‌نویسد: «در آغاز دولت عباسیان و پیش از ظهور ابوالعباس سفاح، مردی به نام بهافرید که از مردم روی از شهرستان ابرشهر بوده عقیده‌ی مجوسان را داشت. پنج نماز را بی سجده در حالی که به سمت چپ قبله توجه می‌کرد، ادا نموده و فالگویی‌هایی داشت و مجوسان را به مذهب خود می‌خواند، انبوهی از مردم به او گرویدند. ابومسلم، شیب بن داح و عبد... بن سعید را نزد وی فرستاد و اسلام را بر او عرضه داشتند و او مسلمان شده و مقامی پیدا کرد. ولی بعد برای فالگویی‌هایش اسلام او پذیرفته نشد و کشته شد و تا این زمان (اواخر قرن چهارم هجری) پیروان او در خراسان زیاد هستند.» (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۶۱۵).

به نظر نگارنده فرقه‌ای مذهبی در آغاز دوره خلافت عباسی. این فرقه در خواف

نیشابور پدید آمد. ابو‌مُسلم، به آفرید بنیانگذار فرقه را به اسلام دعوت کرد؛ اما بعد به خاطر برخی از نظرهای افراطی‌اش در ۱۳۱ق کشته شد. پیروان به آفریده می‌گفتند که به آفرید سوار بر اسبی، به آسمان صعود کرده است و به زودی به نزد پیروان خود باز خواهد گشت و انتقام خود و یارانش را از دشمنانش خواهد گرفت.

سنباذیه

قتل ابومسلم خراسانی را می‌توان یکی از مهم‌ترین رویدادهایی دانست که پس از به قدرت رسیدن آل عباس شرق عالم اسلام را تحت تأثیر قرار داد. خراسان به دلایل بسیار بستری مناسب برای بروز اعتراض‌ها و تولد فرقه‌های متعدد بود. دوری از دارالخلافه هم این امکان را به معارضان می‌داد تا از آن‌جا حرکت خویش را آغاز نمایند. ضمن آنکه موفقیت شخص ابومسلم در دعوت عباسی را می‌توان انگیزه‌ای جدی برای تکرار چنین حرکت‌هایی دانست. به همین دلیل هم مرگ وی بهانه‌ای جدی و الهام‌بخش برای حرکت‌های اعتراضی گردید. قبلاً اشاره گردید که این جنبش‌ها هم از منظر کلامی، هم سیاسی و هم نظامی در ابتدای راه بوده و از پختگی برخوردار نبودند. هرچه می‌گذشت بر غنای فکری و پشتوانه نظری این قبیل فرقه‌ها افزوده می‌شد. هنوز در جریان خونخواهی ابومسلم نیز هنوز فرقه‌ها با التقاتی از زرتشتی‌گری و اسلام به نظریه پردازی می‌پرداختند. به گزارش منابع به محض انتشار خبر قتل ابومسلم؛ سنباذ قیام کرد. نکته قابل تأمل این که به محض خروج وی تعداد بسیاری از مخالفان گرد وی جمع شدند. البته به نظر می‌رسد این قیام به همان سرعت که شروع شده در هم شکسته است به همین دلیل هم شرح‌چندانی از آن در منابع ذکر نگردیده است. البته بدیهی است چنان‌که منابع گفته‌اند؛ تعجیل در انجام این حرکت و نداشتن پشتوانه‌های فکری و عدم تدارک لازم سبب عدم توفیق حرکت سنباذ در دراز مدت گردیده است. مسعودی پیروان سنباذ را عمدتاً خرمیان خراسان، جبال و طبرستان معرفی می‌کند که اکثرشان در روستاها و مزارع ساکن بودند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳/۳۰۵) اما مورخان متأخرتر به چند گروهی بودن همراهان سنباذ اشاره کرده‌اند. ظاهراً نخستین بار در سیاست‌نامه نظام الملک یاران سنباذ را ترکیبی از گبران (زرتشتیان)، رافضیان (شیعیان)، و مزدکی‌ها ذکر گردیده‌اند. (نظام الملک، ۱۳۸۲:

۲۶۰) می‌خواند نیز هواداران سنباذ را اعم از از گبران، مسلمانان و شیعیان معرفی میکند. (میرخواند، ۱۳۵۳: ۲۵۵۸/۵). غلامحسین صدیقی در کتاب جنبش‌های دینی در قرن‌های دوم و سوم هجری درباره نهضت سنباذ می‌نویسد: «در جنبش‌وی از شورش به آفرید از این حیث ممتاز است که به آفرید پس از مرگ خود فرقه‌ای بر فرقه‌های دین‌مزدایی افزود و بی‌آنکه در کار خود توفیق یابد سبب کشمکش در میان ایرانیان که در این زمان نیاز به وحدت فکر و عقیده داشتند را فراهم کرد، ولی سنباذ به نام ابومسلم در جمع‌آوری و تألیف آرای متشقت کوشید و پیروان وی پس از مرگش نسبت به وی وفادار ماندند.» (صدیقی، ۱۳۷۵: ۱۸۵) به باور صدیقی جنبش سنباذ و بویژه سرعت تعجب‌آور پیشرفت کار وی، نشان داد که ایرانیان زیادی در آن روزگار به آرا و رسوم وطنی خود علاقه‌مند مانده و هنوز به آسانی از آیین و کیش قدیم دل‌بر نمی‌داشتند. هرچند آن‌ها از حیث عقیده کاملاً شبیه ایرانیان عصر ساسانی نبوده و به تدریج به مسلمانانی معتقد تبدیل می‌شدند؛ در عین حال نمی‌شد آن‌ها را مسلمانان مستعرب نیز نامید. (صدیقی، ۱۳۷۵: ۱۸۶).

سنباذ از مردم روستای اهروانه (آهن) در نیشابور بود و با ابو مسلم خراسانی سابقه دوستی داشت و در دستگاه او ترقی کرد و به سپهسالاری رسید. هر زمانی که ابو مسلم از ری نزد خلیفه می‌رفت، خزائنش را به او می‌سپرد. سنباذ پس از کشته شدن ابو مسلم، به خون‌خواهی او برخاست و قومس و ری را زیر فرمان گرفت و خزائن ابو مسلم را به تصرف خود درآورد. سنباذ به گروهی از پیروان سنباذ می‌گویند که مردی زرتشتی و نامش پیروز اسپهبد بود.

استادسییان

یکی دیگر از نهضت‌هایی که تمامی طبقات و توده‌های مردم در آن شرکت داشتند و سیزده سال پس از سرکوبی سنبادیان نیرو گرفت، نهضت استادسییان به انگیزه‌ی خونخواهی ابومسلم بود. رهبر این قیام با نام‌های مختلف، استادسیس، استاذسیس و استاس‌یس از سوی مورخان معرفی شده است. (طبری، ۱۳۵۲: ۲۳۵). بسیاری از مؤرخان وی را غیرمسلمان و زردشتی خوانده‌اند که دعوی پیامبری و

مهدویت داشته است و شعارهای سیاسی و اجتماعی خود را در لباس دین علم کرده و چونم هدویت و انتظار سوشیانت (موعود زردشتیان) از عقاید باستانی ایرانیان است به همین سبب استادسیس با این ادعا در همه ی نقاط مریدان و پیروان فراوانی را بدست آورد. (طبری، ۱۳۵۲: ۱۶۷/۶) وی ظاهراً از اهالی «بادغیس» بود و در دوران امارت ابومسلم از سران و نام آوران خراسان بشمار می رفت. و به همین سبب وقتی که به انتقام قتل ابومسلم برخاست، گروه بسیاری از مردم خراسان با وی همراه شدند و آن چنان قدرت یافت که حتی از پذیرش ولایتعهدی مهدی عباسی برای منصور خودداری کرد. (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۳۷۲/۲).

به نظر نگارنده جنبش استادسیس در میان قیام‌هایی که ضد عباسیان در سده دوم هجری پدید آمد، از همه ناشناخته‌تر بود. جنبش استادسیس در میان قیام‌هایی که ضد عباسیان در سده دوم هجری پدید آمد، از همه ناشناخته‌تر بود.

راوندیان

فرقه راوندیان ظاهراً در سال ۱۴۱ هجری در نزدیکی های کوفه اعلان وجود کرد. گروهی از مورخان آن‌ها را برآمده از راوند کاشان دانسته اند. اما مورخ برجسته ای مانند طبری، با توجه به این که در این روزگار غالب قیام‌ها از خراسان یزرگ سربر می آوردند؛ آن‌ها را نیز از اهالی خراسان برشمرده و از خونخواهان و هواداران ابومسلم برشمرده است. (طبری، ۱۳۵۲: ۴۷۲۵/۱۱) مورخ متأخرتری مانند خواندمیر این طایفه را منسوب به پیشوایشان موسوم به عبدالله روندیه و از اهالی راوند خراسان دانسته و در این باره می نویسد: «[راوندیان] منسوب به عبدالله روندیه بودند و به مذهب تناسخ عمل می نمودند و عبدالله در خراسان داخل داعیان عباسیان بود.» (خواندمیر، ۱۳۵۳، ۲/۲۱۱) ابن خلکان نیز آن‌ها را از اهالی روستایی به نام راوند در نزدیکی نیشابور دانسته است. (انصاف پور، ۱۳۵۹: ۲۷۰) برخی محققان نیز بر این باورند که ظاهراً برخی نویسندگان عموم فرقه های وابسته به ابومسلم را با عنوان راوندیه می نامیده اند. به این معنا که این افراد معتقد به امامت ابومسلم پس از ابراهیم امام بوده اند. (دنیل، ۱۳۶۸: ۱۴۱). بدیهی ست که اگر راوندیان از مردم خراسان بوده باشند؛ حمایتشان از دعوت فراگیر عباسیان و نزدیکی باورهایشان به ابومسلم

به نظر پذیرفتنی تر می آید. به هر حال در دوران مبارزه با امویان مخالفان متعددی با طرز فکر و ایده آل های مختلف در کنار هم قرار گرفته و مانند هر انقلاب و نهضت دیگری تنها به سبب دشمن مشترک با یکدیگر ائتلاف کرده بودند. اما با پیروزی نهضت و آشکار شدن ماهیت واقعی حاکمان جدید، بسیاری از ائتلاف کنندگان که آرمان های خود را بر بادرفته می دیدند، به دشمن نظم جدید تبدیل شده و یا از سوی حاکمان تازه از راه رسیده تحت فشار قرار می گرفتند. این عوامل باعث بروز انقلاب ها و تهضت های متعددی علیه عباسیان گردید. قتل ابومسلم نیز بهانه ای قابل استناد برای بسیج مردم - بویژه در خراسان - در تقابل با آل عباس بود. این که رهبران تمامی این حرکت ها از هواداران ابومسلم فرض شوند محل تردید فراوان است؛ اما این که همه آن ها مدعیان خونخواهی ابومسلم برشمرده شوند؛ چندان دور از واقعیت نیست؛ زیرا آن ها تا این اندازه هوشیاری داشته اند که از پتانسیل و انرژی قوی نام ابومسلم در آن برهه زمانی برای پیشبرد عقاید مسلکی و فرقه ای خویش بهره برداری کنند. بهر حال چنان که مرحوم زرین کوب تأکید می کند: «خاطره ابومسلم مثل شبهی سرگردان یک مقتول انتقام جوی تا چندین سال در نواحی شرقی و حتی غربی رویاهای آرام و طلایی خلیفه عباسی را با جنگ و وحشت همراه کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۶۲).

راوندیان، نام جنبشی است که پس از قتل ابومسلم خراسانی به دست منصور عباسی، در قالب فرقه ای مذهبی به دست ایرانیان تأسیس شد. فرقه راوندیه در زمان حکومت منصور عباسی می زیسته اند و از پیروان عبدالله راوندی به شمار می آیند. آن ها به خون خواهی ابومسلم خراسانی قیام کردند.

مانویان

در اواخر دوره ی ساسانی به دلیل آزار و شکنجه ی که از سوی زردشتیان به مانویان می رسید آنان کم کم پراکنده و به سرزمین های دوردست چون آسیای میانه گریختند. (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۴۷) اما پس از سقوط دولت ساسانی و پایان سلطه ی موبدان و هیربدان زردشتی، مانویان بعد از چند قرن آوارگی دوباره به عراق (زادگاه مانی) و ایران روی آوردند. گذشته از شکست زردشتیان، ضعف و شکست مسیحیان مصر

و عراق و شام نیز پیروان مانی را آسوده خاطر می‌کرد؛ زیرا به همان میزان که زرتشتیان بواسطه التقاط دیدگاه‌های مانی با زرتشتیگری وی را نکوهش می‌کردند، مسیحیان نیز از استفاده از برخی مولفه‌های دین مسیح (ع) در آیین مانی عصبانی بوده و از دشمنان بالقوه مانویان بشمار می‌آمدند. در واقع مانویان از هردوسو تکفیر می‌شدند و از گسترش این آئین جلوگیری می‌گردید. از طرف دیگر رومیان به این آیین به عنوان فرقه‌ای ایرانی نگرسته و این عامل نیز آن‌ها را در دشمنی با مانویان مصمم‌تر می‌کرد. به هر حال در هم شکستن شوکت امپراتوری ساسانی و هم چنین رومیان در مصر و سوریه و شامات و هم چنین تسامح و تساهل مذهبی مسلمانان نسل نخست که مانویان را مانند مجوس از اهل کتاب بشمار می‌آوردند (صدیقی، ۱۳۷۵: ۱۱۱)؛ باعث گرایش مانویان برای بازگشت به سرزمین‌های مادری‌شان در ایران و عراق می‌گردید. بدیهی است این شرایط محیط عراق و ایران را در دوره‌ی اسلامی برای اقامت مانویان مساعدتر کرد و به آنان آزادی عمل بیشتری نسبت به دوره‌ی قبل از اسلام عطا نمود. حتی در برخی شهرهای عراق و بخصوص بغداد؛ گروهی از مانویان آزادانه به ساخت معابد و دیر پرداختند. (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۴۶۰). طبق گزارش ابن ندیم از روزگار امویان در خراسان و عراق مانویان بسیاری بوده‌اند و آنچنان آزادی داشته و بی‌پروا بوده‌اند که به صورت بسیار آشکار به انتخاب رهبر می‌پرداخته‌اند. البته اهمیت مانویان در این زمان به اندازه‌ی اقلیت‌های مذهبی دیگر چون زردشتیان نمی‌رسیده است. (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۵۹۴).

به نظر نگارنده به هر ترتیب در دوران اموی، مانویان موفق شدند خود را به ساختار قدرت نزدیک کرده و تا حدود زیادی در حاشیه امنیت قرار گیرند. ضمن آن که در این دوره هنوز مباحث جدی و فرقه‌های متعدد کلامی سر برنیاورده و سنت ردیه نویسی هنوز آنطور که باید مطرح نگردیده و بازار آن رونق نیافته بود. همه این مسائل باعث آرامش مانویان در آنروزگار می‌گردید

سپیدجامگان

سپیدجامگان پیروان شخصی به نام هشام یا هاشم (طبری، ۱۳۵۳: ۱۲/۵۱۰۰) ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۲۲۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳/۲۳۲) یا عطاء (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲/۲۲۰) بن

حکم یا حکیم که در زمان خلافت مهدی عباسی در مرو قیام کرد. وی سپس به نخشب از بلاد ماوراء النهر رفت. او مدعی بود از طرف ابومسلم خراسانی به پیغمبری برگزیده شده است. وی ظاهراً مردی کوتاه قامت، زشت رو و یک چشم بود و به همین سبب از نقابی بر ساخته از پارچه ای سبز (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۷۳) یا زرین (ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۲۴۴) به عنوان نقاب استفاده می کرد و وی از این جهت که نقابی بر چهره داشت به «المقنع» معروف گردید. پیروان او را به دلیل پوشیدن لباس سپید، سپید جامگان گفته اند. البته برخی اعتقاد دارند که اطلاق این واژه به آنان به خاطر اشتغال المقنع به حرفه ی «گازری» بوده است. (طبری، ۱۳۵۳: ۵۱۰۰/۱۲) البته ابن اثیر نیز یکی از دلایل سپیدجامگی پیروان المقنع را مخالفت با سیاه جامه بودن عباسیان دانسته است. (ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲۹۳/۹). مقنع در ابتدا به کارهای دیوانی پرداخت. وی مدتی نزد ابومسلم خراسانی به کار مشغول شد. وی در روزگار خلافت منصور دوانیقی (۱۶۷-۱۳۶هـ) به خونخواهی ابومسلم علم مخالفت برافراشت و حدوداً در سال ۱۴۹هـ در مرو ادعای پیامبری کرد. برخی از مورخان نیز بر این باورند که وی «وی ادعای خدایی کرد و می گفت خدای متعال آدم را آفرید و در صورت آدم رفت و از صورت آدم به صورت نوح رفت تا به صورت ابومسلم خراسانی رسید و پس از او در صورت من آمد. مقنع اعتقاد به تناسخ داشت. پیروان او هر گاه وی را می دیدند به سجده می افتادند و شعار پیروان وی «یا هاشم اعننا؛ ای هاشم ما را یاری کن» بود.» (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۳۵).

به نظر نگارنده جنبش سپیدجامگان در ادامه جنبش‌های بومسلمیه یا خونخواهان ابومسلم خراسانی در سال ۱۶۱ هجری به رهبری هاشم ابن حکیم ملقب به مقنع رخ داد، هواداران او اهل ماورالنهر، سغد، بخارا بودند که برای مخالفت با عباسیان که جامه سیاه داشتند، جامه سپید پوشیدند و به این نام مشهور شدند.

خرم دینان؛ سرخ جامگان

در باب وجه تسمیه این فرقه نظرات متفاوت و جالب توجهی وجود دارد. خواجه نظام الملک که غالباً در باب فرقه های غیر شافعی نظراتی متعصبانه دارد و دیدگاه ها و گزارش های او را در این موارد می بایست با احتیاط بررسی شود، خرم دینان را از دنباله ی

هواداران عقاید مزدکی دانسته و در این باب می‌نویسد: «... زن مزدک خُرْمَه بنت فاده بگریخته بود از مدائن با دو کس و به روستای ری افتاده و مردم را به مذهب شوهر می‌خواند، تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران، و مردمان ایشان را خُرْمَدین لقب نهادند.» (نظام‌الملک، ۱۳۸۲: ۲۵۸) این گزارش خواجه بعدها توسط برخی دیگر از مورخان نیز تکرار گردیده است. (مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۴۵؛ عوفی، ۱۳۵۲: ۲۳۱). از طرف دیگر برخی مورخان این نام را برگرفته از باورهای باطنی خرم دینان دانسته‌اند. به عنوان مثال سمعانی در «الانساب اگرچه این عنوان را از القاب مزدکیان نیز می‌داند؛ با این همه با جدا کردن طایفه اخیر از مزدکیان می‌نویسد: «این نسبت به طایفه ای از باطنیان است که ایشان را خُرْمَدینیه خوانند، یعنی به هر چه خواهند و میل کنند می‌گیرند. ایشان را از آن رو چنین لقب دادند که محرّمات چون شراب خواری و سایر لذات و نکاح با نزدیکان و کارهایی را که از آن لذت می‌گیرند مباح شمردند... به این سبب آنان را خُرْمَدینان خوانند، چنانکه مزدکیان را چنین می‌خواندند.» (سمعانی، ۱۹۱۲م: ۱۹۵) ابن جوزی نیز به نوعی دیگر همین سخنان را تکرار کرده و می‌نویسد: «و این اسم [خرمیه] لقب مزدکیان بود که مزدئیان اهل اباحت بودند و در ایام قباد پیروان یافتند و زنان و محرّمات را مباح کردند و محظورات را حلال دانستند. خُرْمَدینان را نیز چنین نامیدند، زیرا در اصل این مذهب به مزدکیان شبیه‌اند، اگر چه در فروع و مقدمات آن با ایشان مخالفت دارند.» (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۶۲). ابن اثیر نیز در باب باورهای خرمیان می‌نویسد: «خرم دینان نوعی از مجوس هستند که مردان آنان مادران و خواهران و دختران خود را به نکاح خویش درآوردند و به همین جهت نام خرم به معنای شادی و خوش را بر آیین خود گذارده‌اند و این طایفه به تناسخ اعتقاد دارند و می‌گویند که برخی ارواح حیوانات به غیر حیوانات منتقل می‌شود.» (ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲۳۱/۹). اما یاقوت حموی جغرافی‌نویس برجسته اسلامی اگرچه به اقوال مورخان مذکور اشاراتی کرده است؛ اما خود به موضوع نامگذاری این فرقه نیز با نگاهی جغرافیامحور نگریده و می‌نویسد: «خرم روستایی است در اردبیل و معنی آن به فارسی سرور است. نصر گوید من گمان می‌کنم که خُرْمیه که بابک از ایشان بود؛ به این روستا منسوب باشند.» (یاقوت، ۱۳۷۹هـ.ق:

۳۶۲/۲). اما مهم‌ترین گروه از فرقه خرم دینان؛ بابک‌یه بودند. در واقع میزان شهرت بابک و هوادارانش به اندازه ایست که بسیاری خرم دینان را با حوادث مربوط به بابک و قیامش می‌شناسند. چنانکه به نوشته برخی منابع «خرم دینان یا خرمیه فرقه ای دینی و سیاسی بودند که پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی در آذربایجان قیام نمودند و آغاز کار ایشان ۱۹۲ هجری بود.» (ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲۵۱/۹) اما همانطور که گفته شد غالباً یکی از خصمانه‌ترین و مغرضانه‌ترین نظرات در باب این فرقه‌ها را خواجه نظام الملک طوسی ارائه کرده است. وی در تشریح باورها و معتقدات خرم دینان می‌نویسد: «قاعده ی مذهب ایشان این است که رنج از تن خویش برداشته و ترک شریعت کرده و چون نماز و روزه و حج و زکات و حلال شمردن خمر و مال و زن مردمان، هر چه فریضه است از آن دورند، هر گه مجمعی سازند تا جماعت بهم شوند، ابتدای سخن ایشان آن است که برکشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خورند و برکشنده ی وی لعنت فرستند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون پسر فاطمه و دختر ابومسلم و ابتدا خود را به راستگویی و پارسائی و محبت آن رسول فرا نمایند تا مردم را صید کنند، چون قوت گیرند در آن کوشند تا امت محمد را تباه سازند و دین را به زیان آورند و کافران را بر مسلمانان رحمت کنند، همین قدر در مورد آنان نقل کردم که بگویم چه سگان حرامزاده اند.» (نظام الملک، ۱۳۸۲: ۸-۳۱۷).

به نظر نگارنده جنبش سرخ جامگان تقریباً شبیه جنبش سپیدجامگان بود، منتها با یک تفاوت که بابک رهبر این جنبش بر عکس المقنع، هیچ وقت خودش ادعای پیامبری یا خدایی نکرد و برای جلب توجه پیروانش، نه ماه نخشب از چاه بیرون آورد و نه وسیله انعکاس نور خورشید به عنوان تجلی نور خدا داشت و نه فرصت یافت که خود را به تنور آتش بیفکند که پیروانش بیشتر به بازگشت او اعتقاد پیدا کنند، آن گونه که حکیم هاشم مقنع انجام داد، بلکه اکثریت مردم زحمتکش او را به خاطر مقاومتش در مبارزه، بی‌باکی و دلیری و توانایی معجزه‌آسا و مردم‌داریش، به حد پرستش ستایش می‌کردند و به فرمانش گوش فرا می‌دادند.

نتیجه‌گیری

فرقه به دسته و گروهی از مردم اطلاق می‌شود. در علم ادیان مذهب مترادف با فرقه می‌باشد، به همین دلیل در جامعه اسلامی معمولاً مذهب در مورد انشعابات و دسته‌های فقهی بیشتر به کار می‌رود؛ مثل مذهب جعفری، مذهب حنبلی، مذهب حنفی، مذهب شافعی و مذهب مالکی. فرقه در لغت، به معنای طایفه، گروه و دسته‌های جدا شده از مردم می‌باشد و فرقه در اصطلاح از معانی مختلفی برخوردار است که برخی از آنها عبارتند از: تجمع خاص اشخاصی که به آیینی گرویده‌اند ولی توسط همگان به رسمیت شناخته نشده و در نهادهای اساسی جامعه قرار نگرفته‌اند، گروهی که به عمد خود را از جمعی وسیع و اصلی و یا سلسله اندیشه‌ها و باورهای خاص، جدا ساخته‌اند. در این معنا، فرقه در تعارض با سازمان دینی قرار می‌گیرد، در معنای اصولی فرقه انقطاع و یا دست کم طرد از یک آیین است که آن آیین از نظر جامعه شناختی تباه گشته و از نظر انسانی منحنی شناخته شده است. فرقه‌های اسلامی عبارتند از: تشیع: شیعه دومین مذهب بزرگ پیروان دین اسلام است. واژه شیعه شکل مختصر «شیعه علی» یعنی پیرو یا حزب علی بن ابیطالب، نخستین امام، است. شیعیان بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از کل جمعیت مسلمانان جهان و ۳۸ درصد جمعیت مسلمانان خاورمیانه را تشکیل می‌دهند. معتزله: معتزله از جریان‌های اصلی کلامی اسلام بود. ایشان بر خلاف اهل حدیث که انبوه حدیث‌های اصیل و جعلی پیامبر و صحابه را مورد توجه خود قرار داده بودند، عقل و خرد را به تنهایی برای پیروی از اسلام راستین کافی می‌دانستند؛ و گاهی نظرات فلاسفه را با دین مخلوط می‌ساختند. اهل سنت: اهل سنت و جماعت، یکی از دو مذهب بزرگ اسلام است که اکثریت جمعیتی مسلمانان را شامل می‌شود. اهل سنت با نام‌ها سنی و اهل تسنن نیز شناخته می‌شوند. اهل سنت شامل فرقه‌هایی است که به وجود نص بر امام و خلیفه رسول خدا(ص) معتقد نیستند و تعیین خلیفه و امام را برعهده مسلمانان و به انتخاب آنان می‌دانند. اهل ذمه: ذمه در لغت به معنای عهد، پیمان، ضمانت، کفالت، امان و پناه آمده است و در اصطلاح فقهی واژه اهل ذمه بر پیروان ادیان آسمانی مسیحیت و یهودیت اطلاق می‌شود و همین‌طور بر مجوس (زرتشتی) که در مورد آنها شبهة الحاق به اهل کتاب وجود دارد و آنها کفاری

هستند که که اهلیت قرارداد ذمه را داشته و با انعقاد پیمان دائم با حکومت اسلامی از حقوق معینی که حداقل شامل محترم بودن جان، مال و ناموس آنهاست برخوردار خواهند بود. شعوبیه: شعوبیه نام بزرگترین نهضت ایرانیان است که پس از استیلای اعراب بر ایران، برای رهایی از بند امویان و جلوگیری از استحاله و از دست دادن هویت ملی، علیه خلفای مسلمان به پا شد و به حکومت اعراب و خلفای مسلمان اموی پایان بخشید. ایرانیان که در برابر استحاله و از دست دادن هویت ملی خویش سر می‌پیچیدند نهضت‌هایی را علیه خلفای مسلمان پایه‌ریزی کردند. صوفیان: تصوف، درویشی یا عرفان، طریقتی مبتنی بر آداب سلوک، جهت تزکیه نفس و اعراض از دنیا برای وصول به حق و به کمال رسیدن نفس است. تصوف در لغت به معنی پشمینه پوشی است و نسبت این جماعت به دلیل پشمینه پوشی و نشانه زهد بوده‌است. تصوف، بیشتر با آداب طریقت، همراه است؛ در حالی که عرفان، مکتبی جامع و مطلق سلوک معنوی و اعم از تصوف است و در بعضی موارد، عرفان، سلوک (فردی و) برتر دانسته شده‌است. زنگیان: زنگیان دودمانی از ترکمانان بودند که از سال ۵۰۶ تا ۶۳۸ جلالی بر سرزمین‌هایی فرمان راندند که امروز در شمال عراق و سوریه واقع است. پایتخت شان نخست حلب و از سال ۱۱۵۴م دمشق بود. بنیادگذار این دودمان، عمادالدین زنگی پسر آق سنقر از سرداران سلجوقیان بود و ایشان از همین رو به زنگیان آوازه یافتند. مرگ زود هنگام ملکشاه، سبب شد که میان درباریان درباره بر تخت نشستن فرزندان خردسال سلطان کشمکش و جنگ در گیرد، چندان که سراسر روزگار سلطنت برکیارق به مدعیان سلطنت را فروکوفتن گذشت. به این ترتیب قدرت مرکزی سلجوقیان رو به سستی نهاد و چندان که خوارزمشاهیان در فرارود قدرت می‌گرفتند، در گوشه و کنار نیز حکومت‌هایی محلی، چون اتابکان فارس، اتابکان آذربایجان و اتابکان لرستان راه خود را از در حکومت پیش می‌گرفتند. زنگیان نیز در همین روزگار برآمدند. قرامطه: فرقه «قرامطه» که در کتب تاریخی و ملل و نحل به عنوان گروهی پرخاشگر، فتنه‌جو، عامل کشتارهای دسته‌جمعی و غارت مسلمانان معرفی شده‌اند، شاخه‌ای از فرقه «اسماعیلیه» بودند که با عقائد ویژه خود، در بطن جامعه اسلامی ظاهر شدند، و باعث دردسرهای بسیاری برای کارگزاران رسمی حکومت در عهد خلفای عباسی گشتند و در

این ستیز و پرخاش بود که بسیاری از مسلمانان بی‌گناه را قربانی انحرافات فکری و بلند پروازیهای خود ساختند و می‌توان گفت که عملکرد سیاسی و نظامی این گروه قابل مقایسه با گروه «خوارج» در عصر بنی‌امیه است، هر چند که از لحاظ اعتقادی مشابهتی با یکدیگر نداشتند. فرقه‌های غیراسلامی نیز عبارتند از: به آفریدیه: غلامحسین صدیقی در کتاب جنبش‌های دینی در قرن‌های دوم و سوم هجری درباره نهضت سنباد می‌نویسد: «در جنبش وی از شورش به آفرید از این حیث ممتاز است که به آفرید پس از مرگ خود فرقه‌ای بر فرقه‌های دین‌مزدایی افزود و بی‌آنکه در کار خود توفیق یابد سبب کشمکش در میان ایرانیان که در این زمان نیاز به وحدت فکر و عقیده داشتند را فراهم کرد، ولی سنباد به نام ابومسلم در جمع‌آوری و تألیف آرای متشتت کوشید و پیروان وی پس از مرگش نسبت به وی وفادار ماندند». به باور صدیقی جنبش سنباد و بویژه سرعت تعجب‌آور پیشرفت کار وی، نشان داد که ایرانیان زیادی در آن روزگار به آرا و رسوم وطنی خود علاقه‌مند مانده و هنوز به آسانی از آیین و کیش قدیم دل بر نمی‌داشتند. هرچند آن‌ها از حیث عقیده کاملاً شبیه ایرانیان عصر ساسانی نبوده و به تدریج به مسلمانانی معتقد تبدیل می‌شدند؛ در عین حال نمی‌شد آن‌ها را مسلمانان مستعرب نیز نامید. استادسیسیان: یکی دیگر از نهضت‌هایی که تمامی طبقات و توده‌های مردم در آن شرکت داشتند و سیزده سال پس از سرکوبی سنبادیان نیرو گرفت، نهضت استادسیسیان به انگیزه‌ی خونخواهی ابومسلم بود. رهبر این قیام با نام‌های مختلف، استادسیس، استادسیس و استاس‌یس از سوی مورخان معرفی شده است. بسیاری از مؤرخان وی را غیرمسلمان و زردشتی خوانده‌اند که دعوی پیامبری و مهدویت داشته است و شعارهای سیاسی و اجتماعی خود را در لباس دین علم کرده و چونم‌هدویت و انتظار سوشیانت (موعود زردشتیان) از عقاید باستانی ایرانیان است به همین سبب استادسیس با این ادعا در همه‌ی نقاط مریدان و پیروان فراوانی را بدست آورد. راوندیان: فرقه راوندیان ظاهراً در سال ۱۴۱ ه‍.ق در نزدیکی‌های کوفه اعلان وجود کرد. گروهی از مورخان آن‌ها را برآمده از راوند کاشان دانسته‌اند. اما مورخ برجسته‌ای مانند طبری، با توجه به این که در این روزگار غالب قیام‌ها از خراسان یزرگ سربر می‌آوردند؛ آن‌ها را

نیز از اهالی خراسان برشمرده و از خونخواهان و هواداران ابومسلم برشمرده است. مورخ متأخرتری مانند خواندمیر این طایفه را منسوب به پیشوایشان موسوم به عبدالله روندیه و از اهالی راوند خراسان دانسته و در این باره می‌نویسد: «راوندیان» منسوب به عبدالله روندیه بودند و به مذهب تناسخ عمل می‌نمودند و عبدالله در خراسان داخل داعیان عباسیان بود. سپیدجامگان: سپیدجامگان پیروان شخصی به نام هشام یا هاشم یا عطاء بن حکم یا حکیم که در زمان خلافت مهدی عباسی در مرو قیام کرد. وی سپس به نخشب از بلاد ماوراء النهر رفت. او مدعی بود از طرف ابومسلم خراسانی به پیغمبری برگزیده شده است. وی ظاهراً مردی کوتاه قامت، زشت رو و یک چشم بود و به همین سبب از نقابی برساخته از پارچه‌ای سبز یا زرین به عنوان نقاب استفاده می‌کرد و وی از این جهت که نقابی بر چهره داشت به «المقنع» معروف گردید. خرم دینان؛ سرخ جامگان: در باب وجه تسمیه این فرقه نظرات متفاوت و جالب توجهی وجود دارد. خواجه نظام الملک که غالباً در باب فرقه‌های غیر شافعی نظراتی متعصبانه دارد و دیدگاه‌ها و گزارش‌های او را در این موارد می‌بایست با احتیاط بررسی شود، خرم دینان را از دنباله‌ی هواداران عقاید مزدکی دانسته و در این باب می‌نویسد: «... زن مزدک خُرْمَه بنت فاده بگریخته بود از مدائن با دو کس و به روستای ری افتاده و مردم را به مذهب شوهر می‌خواند، تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران، و مردمان ایشان را خرم‌دین لقب نهادند.»

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۰)، الکامل فی التاریخ (کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه ی عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات شرکت سهامی چاپ.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۶۸)، تلیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۶)، الفهرست، ترجمه ی م. رضا تجدد، چاپخانه ی بانک بازرگانی ایران.
۴. اشپولر، برتولد (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۵. انصاف پور، غلامرضا (۱۳۵۹)، روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران، تهران، نشر انقلاب اسلامی.
۶. براون، ادوارد (۱۳۳۷)، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، چاپ اول، تهران، بی نا.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، فتوح البدان، ترجمه ی آذر تابش آذر نوش، تهران، سروش.
۸. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، تهران، انتشارات ابن سینا.
۹. پورد اوود (بی تا)، ایران شاه (تاریخچه ی مهاجرت زردشتیان به هندوستان)، چاپ اول، تهران، نشر توس.
۱۰. خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۵۳)، حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر خیام.

۱۱. دنیل، آلتون (۱۳۶۷)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکم‌کتاب عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، دو قرن سکوت، چاپ نهم، تهران، نشر سخن.
۱۳. سمعانی، عبدالکریم (۱۹۱۲م)، الانساب، لیدن، بی‌نا.
۱۴. صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۵)، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، چاپ دوم، تهران، انتشارات پازنگ.
۱۵. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲)، تاریخ‌الرسل و الملوک، ترجمه صادق‌نشات، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۶. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۱۷. گرشاسب چوسکی، جمشید (۱۳۸۴)، ستیز و سازش، ترجمه ی‌نادر میرسعیدی، چاپ اول تهران، نشر ققنوس.
۱۸. مجهول المؤلف (۱۳۱۸)، مجمل‌التواریخ و القصص، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران، چاپخانه کلاله خاور.
۱۹. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ترجمه ی‌ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. متز، آدام (۱۳۸۸). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاتوی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
۲۱. مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۹). مکتب در فرآیند تکامل، ترجمه هاشم ایزدیناه، تهران: کویر.
۲۲. منهج‌السراج، جوزجانی (۱۳۶۳)، طبقات‌ناصری، به کوشش عبدالرحی حبیبی، تهران، امیرکبیر.

۲۳. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی، تهران، انتشارات نیباء فرهنگ ایران.
۲۴. نظام الملک ابوعلی حسن (۱۳۸۲)، سیرالملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبد الله (۱۳۷۹ هـ.ق)، معجم البلدان بیروت، دار صادر.
۲۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه ی محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۷. ناث. ر (۱۳۷۰). اسلام در ایران، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران: میراث تاریخی اسلام.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۲۶ق) مفردات الفاظ القرآن‌الکریم، تحقیق صفوان عدنان داوودی، انتشارات طلیعة النور، چاپ اول.
۲۹. شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۷ق) المقنعه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ چهارم.
۳۰. نجفی، محمد حسن. (۱۳۸۵) جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تصحیح و تعلیق عباس قوچانی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم.

